

# اثری تازه

## درباره‌ی شاه نعمت‌الله ولی

عبدالمحمد آیتی

تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت‌الله ولی، حمید فرزام، ۷۲۴ ص، انتشارات  
سروش، ۱۳۷۴.

کتابی است محققانه و ارج‌مند به خامه‌ی آقای دکتر فرزام عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی. شاه نعمت‌الله ولی، از آن رو که سرسلسله‌ی صوفیه‌ی نعمت‌اللهی است و امروز هم بسیاری از خانقاه‌ها خود را بدو منسوب می‌دارند، از شناخته‌ترین عرفا و متصوفه‌ی ایران است. به خصوص، قصیده‌ی او با ردیف «می‌بینم»، که در آن از حوادث آینده خبر داده، بر سر زبان‌هاست و بعدها به منظورهای متناسب‌هایی ابیاتی بر آن اضافه شده که شخصیت سید را برای عوام بس شگفت‌انگیز ساخته و بر شمار معتقدان و زائران مرقد او درافزوده است.

کتاب را چهار بخش است: بخش نخست شرح زندگی اوست از ولادت تا وفات؛ بخش دوم درباره‌ی معاصران اوست؛ بخش سوم معرفی آثار وی را در بر می‌گیرد؛ و بخش چهارم، که بخش پایانی است، از صورت و سیرت و آثار و افکار سید سخن می‌گوید.

محقق ارج‌مند، پیش از شروع، در اصل کتاب، دو مقدمه آورده: یکی در احوال و آثار شاه نعمت‌الله که خود مقاله‌ی کاملی است و آنچه در آن به ایجاز آمده در کتاب به تفصیل بیان شده است. دیگری در بیان وضع سیاسی و اجتماعی ایران خاصه کرمان در عهد شاه ولی.

در آغاز مقدمه‌ی نخست می‌خوانیم که «وسعت مشرب و جنبه‌ی مثبت و عملی تعالیم عرفانی شاه ولی... به اصول مکتب جدید اصالت عمل یا پراگماتیسم مشابهت دارد». در این جا اندک مسامحه‌ای رفته یا تعبیر جدیدی از مکتب اصالت عمل عرضه شده است. زیرا اگر اصالت عمل بر این اصل مبتنی است که حقیقت هر قضیه باید از تطابق با نتایج تجربی و فواید عملی که از آن به دست می‌آید تشخیص داده شود، پس جنبه‌ی ما بعدالطبیعی فکر از اعتبار می‌افتد. چنان که پیروان این مذهب قائل‌اند، حقیقت با پیشرفت اختراعات عوض

می‌شود (دائرة المعارف فارسی). استاد فرزاد از وسعت مشرب و جنبه‌ی مثبت و عملی تعالیم عرفانی شاه ولی مفهوم اصالت عمل را استنباط کرده است و می‌گوید که همین شیوه‌ی پسندیده رمز توفیق او در کار تعلیم و هدایت مرشدان و جلب قلوب هواخواهان فراوان از اطراف و اکناف بوده است.

مطالب این فصل بیش‌تر بدان ناظر است که اوضاع آشفته‌ی مردم ایران در آن برهه از زمان بیان می‌شود که چگونه «امرای محلی و عمال ایشان در اطراف و اکناف کشور ایران به جان و مال و ناموس مردم بی‌پناه افتادند و با ارتکاب اعمال زشت و تنگین خود» (ص ۲) جان مردم را به لب آوردند و دیری نکشید که خون‌خوار دیگری به نام تیمورکشتار و تاراج از سر گرفت. استاد فرزاد «رواج و رونق و شیوع عقاید عرفا و ظهور عارفان بزرگی چون شاه ولی در چنین عصری» را «تا حدی نتیجه‌ی طبیعی و اثر وضعی حوادث مزبور» (ص ۱۱) می‌داند. البته، در این جا می‌توان تعلیقه‌ای افزود که پیش از شاه ولی هم همین خانقاه‌ها رونق و رواجی داشت و نشر افکار وحدت وجودی تا آن جا پیش رفته بود که یکی از همین صوفیه به سر باز خشم‌ناک و سفاک تثار هنگامی که قصد کشتن او را داشت بگوید که بیهوده مکوش خود را پوشیده داری تو را در همین کلاه تتری و با همین سیل آویزان و چانه و ریش ترکمانی‌ات می‌شناسم. شمشیر خود فرود آر که سال‌هاست سرم ضربت بازو و ساعد تو را انتظار می‌کشد. یا پس از چند روز، که از سوراخ راه آب بیرون می‌خزد و شهر ویران و سوخته و پشته‌های کشتگان را می‌بیند، به دوستش که می‌خواهد اقلاً زبان به اعتراض بگشاید، خطاب می‌کند که خاموش! با دی بی‌نیازی پروردگار می‌وزد.

پس از این دو مقدمه، بخش اول کتاب در «زندگی شاه ولی از ولادت تا وفات» آغاز می‌شود.

خوش‌بختانه شاه ولی، بر عکس فردوسی و سعدی که اهل خانقاه هم نبوده‌اند، نمی‌خواسته از مستوران زیر قباب غیرت باشد و زندگی خود را از جزئی و کلی در مطاوی اشعارش آورده است.

نعمت‌الله نور دین دارد طلب نور دین از نعمت‌الله می‌طلب

دیگر محقق گرفتار این گردنه‌ها و گریوه‌ها نمی‌شود که ابوالقاسم حسن بن شرف‌شاه فردوسی است یا چیز دیگر یا مصلح بن مشرف الدین یا مشرف بن مصلح الدین سعدی است.

در شعر، گاه «نعمت‌الله» تخلص می‌کند و گاه «سید» و گاه هر دو، شاه هم از القاب اوست.

این کلمه را اقطاب صوفیه بعد از عهد مغول به آخر یا اول نام یا لقب طریقتی خود می‌افزودند تا از سایر ابنای جنس ممتاز باشند. این رسم در فقرای نعمت‌الله هنوز هم برجاست. در باب زادگاه او دو روایت هست: حلب و کوبنان. محقق محترم پس از تحقیق و تفحص بسیار روایت نخست را مرجح می‌دارد، و می‌نویسد: «بی‌شبهه می‌توان گفت که مولد شاه ولی بر خلاف مشهور شهر حلب بوده نه کوبنان و صاحبان تذکره‌ها و نویسندگان از دو سه قرن پیش تاکنون در این باره به خطا رفته‌اند (ص ۲۷).

شاه نعمت‌الله شجره‌ی نسب خود را در قطعه‌ای آورده است، که به این بیت ختم می‌شود:  
نوزدهم جد من رسول خداست آشکار است نسبت پنهانی

اگر شاه نعمت‌الله در حلب زاده شده باشد، پس تحصیلات اولیه‌ی خود را در آنجا نزد پدرش میر عبدالله آغاز کرده است ولی میر عبدالله یا شاه ولی در چه تاریخی و به چه سبب به کیچ و مکران آمده‌اند درست معلوم نیست و خواه و ناخواه برهه‌ای از زندگی شاه ولی هم در تاریکی قرار می‌گیرد.

باری، چنان که محقق ارجح مند آورده است، شاه ولی «مبادی علوم را نزد شیخ رکن الدین شیرازی تحصیل کرد و علوم بلاغت را از شیخ شمس الدین مکی آموخت و علم کلام را پیش شیخ رکن الدین خوارزمی خواند و اصول فقه را (با تردید) نزد قاضی عضد الدین ایجی تحصیل کرد و مبادی تصوف و عرفان را از مرشد بزرگی خود شیخ عبدالله یافعی فراگرفت و پس از ریاضات و طی احوال و مقامات و تهذیب و تکمیل نفس از همو اجازت ارشاد یافت» (ص ۳۲). شاه ولی سلسله‌ی مشایخ و نسب خرقه‌ی خود را هم در شعری بر می‌شمارد. در این شعر، نسب خرقه‌ی او از شیخ یافعی تا علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر شده است (ص ۵۸).

شاه ولی زمانی دراز در سفر بوده و در عراق و حجاز و مصر و ترکستان و ایران به سیاحت پرداخته است. مؤلف، مسافرت‌های او را به سه بخش کرده:

مسافرت‌های او به عراق و مصر و حجاز قبل از عزیمت او به ایران و ترکستان تا حدود سال ۷۶۳؛ مسافرت‌های او به ایران و ترکستان از حدود سال ۷۶۳ تا ۷۷۵؛ و مسافرت‌های او پس از اقامت در کوبنان کرمان از حدود سال ۷۷۵ تا ۸۳۴. محقق محترم بر طبق اشعاری که به آنها متکی است معتقد است که وی هرگز به عراق و نواحی مرکزی و غربی ایران و کوه‌های دماوند و الوند سفر نکرده و مطالب جامع مفیدی را در باب سفر وی به این نواحی سست و بی‌اساس می‌شمارد (ص ۶۵) ولی سفرهای او را به مصر و حجاز، که مورد اتفاق

نذکره نویسانِ متقدم و متأخر یافته است، تأیید می‌کند.

شاه ولی به سال ۶۷۳، پس از کسبِ اجازه‌ی ارشاد از شیخ یافعی، از راه مصر به سوی ایران عزیمت کرد و از طریق آذربایجان روانه‌ی ماوراءالنهر گردید و سالی چند در حوالی بلخ و سمرقند و شهر سبز، واقع در دو منزلی سمرقند، و کوه‌های اطراف به عبادت و ریاضت به سرآورد. در این سفر بود که امیر تیمور با او دیدار کرد و از او خواست که آن خطه را ترک گوید. شاه نعمت‌الله در ترکستان مریدان بسیار پیدا کرد. «در یک روز نود هزار کس از ترکان با او بیعت کردند. بدین گونه که یکی دست در دست او گذاشت و دیگران هر یک دامن دیگری به دست گرفت و یک صحرا در یک آن بیعت نمودند و آن قدر بر نمود (کپنک) او دست کشیدند که ساییده شد و باقی آبی را که از آن خورده بود در چشمه‌ای ریخت؛ تمامی آب آن چشمه بلکه گل و لای آن را به تبرک بردند» (ص ۷۶).

نویسنده‌ی محترم، پس از تحقیقی مفصل در باب اقامت او در ترکستان، از سفرش به هرات و زناشویی اش با نوه‌ی دختری امیر حسینی هروی یاد می‌کند.

شاه نعمت‌الله در سال ۷۷۵ ره سپار کرمان شد و در کوبنان اقامت گزید و، به قول نویسنده، به عبادت و ریاضت مشغول گردید و هم به ارشاد و تعلیم خلق پرداخت. سید در کوبنان هم آرام نیافت به یزد و شیراز سفر کرد. در شیراز بسیاری مرید او شدند. از این روست که در اشعار خود شیراز و مردم شیراز را ستوده است. شاه ولی از شیراز به کرمان بازگشت و در آنجا بود تا در سال ۸۳۴ دیده بر جهان فرو بست و در ماهان، در مکانی که خانقاه و مرکز نشر و اشاعه‌ی آراء و عقایدش بود، به خاک سپرده شد (ص ۱۲۸).

مؤلف محترم، آنگاه به بیان دوره‌ی تربیت و ارشاد (ص ۱۲۹) او می‌پردازد. آن روزها روزگرمی بازار اندیشه‌های عرفانی محیی الدین عربی بود. سید بسیاری از افکار و عقاید و دعوی‌های خود را از شیخ اکبر برگرفته است. کتاب (از ص ۱۲۹ تا ۱۶۷) همه در این مقوله است و مطالب فراوان و ارزنده‌ای به خوانندگان تقدیم می‌دارد.

بخش دوم در باب امرا و عرفا و شعرای معاصر شاه ولی است. مسلم است که آشنایی با محیط سیاسی و علمی و عرفانی هر یک از این بزرگان ما را از زندگی مادی و معنوی ایشان بیش‌تر آگاه می‌سازد. مؤلف از پادشاهان زمان او، امیر تیمور و شاهرخ میرزا و میرزا اسکندر بن عمر شیخ فرمان‌روای یزد و شیراز و سلطان شهاب الدین احمد شاه بهمنی، یاد و درباره‌ی هر یک و رابطه‌ی آنها با شاه ولی بحثی کافی و وافی می‌کند و اقوال و حکایات می‌آورد. از مشایخ تصوف و شعرای معاصر او از صدر الدین موسی صفوی و شیخ مرشد الدین

ابواسحاقِ بهرامی شیرازی و سید شمس‌الدین ابراهیم بمی کرمانی و سید طاهر‌الدین و سید نظام‌الدین محمود داعی الی‌الله یاد می‌کند و از شعرا به ذکر حافظ شیرازی و کمال خجندی و محمد شیرین مغربی و شیخ آذری طوسی می‌پردازد که الحق این قسمت از قسمت‌های بسیار خوب کتاب است به خصوص آنچه در رابطه‌ی شاه ولی با حافظ آمده است. البته، جامی را هم، که فقط هفده سال از اواخر زندگی شاه ولی را درک کرده، می‌توان در زمره‌ی معاصران او آورد.

بخش سوم: آثار منظوم و منثور شاه ولی را در بر دارد.

نویسنده‌ی محقق در مقدمه‌ی کتاب آب پاکی روی دست همه ریخته و گفته است که «شاه نعمت‌الله اصلاً شاعر نبوده است» (ص سی و نه) یعنی اگر فردوسی و سنایی و سعدی شاعرند شاه نعمت‌الله چه کاره است؟ در هر حال، سر دفتر آثار منظوم او دیوان اوست با قریب دوازده هزار بیت، حاوی قصاید و غزل‌ها و دیگر انواع شعر که بارها به چاپ رسیده و بهترین چاپ آن در سال ۱۳۳۷ به تصحیح ابوالقاسم وفی علی‌شاه سیرجانی منتشر شده (ص ۳۴۷)، هر چند، این چاپ هم ترتیب درستی ندارد و از تحریف و تصحیف و دخل و تصرف‌ها خالی نیست. از دیوان او نسخه‌های خطی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس و مجلس و ملک و مرکزی موجود است که، به ظن نویسنده، نسخه‌ی کتاب‌خانه‌ی آستان قدس با آن که اول و آخر ندارد بر دیگر نسخه‌ها مرجح است و گویا در زمان حیات وی تدوین یافته. (ص ۳۲۹) غیر از دیوان، منظومه‌هایی هم به او نسبت داده‌اند، چون منظومه فی تحقیق الایمان و رساله‌ی نصایح منظوم و ارواح شاه نعمت‌الله و خواب‌نامه.

شاه ولی، چنان که گفتیم، بیشتر به معنی توجه داشته، با این همه در دیوان او ترجیعات و غزلیات شیوا و شورانگیز با مضامین لطیف و معانی بلند توان یافت. اگر چه رنگ تقلید و اقتباس دارند و نوآیین جلوه نمی‌کند (ص ۳۵۸). برخی غزل‌های او به جای شور و حال صوفیانه به صورت منظومه‌ای تعلیمی درآمده و سراسر آن اصطلاحات عرفان نظری محیی‌الدینی است چون غزلِ دُردِ دردش خورده‌ام تا صاف درمان یافتم... کلماتی چون غیب الغیوب، جمع و تفصیل، روح اعظم، عقل اول، آدم معنی، مبدع از غیر سبب، ام‌الکتاب، مکتب الباعث، نوح قدر، عقل کل، نفس کلیه، اسم الباطن، رق منشور هیولی و الخ آورده است (ص ۳۶۹). از این گذشته، در سراسر اشعار او دعوی‌ها و شطحیات و طامات موج می‌زند. از این روست که وقتی می‌گوید:

ما خاکِ راه را به نظر کیمیا کنیم      صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم

حافظ را که دیگر جانش از آن همه دعوی‌ها به لب رسیده به سرودنِ غزلی به این مطلع برمی‌انگیزد:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند  
 آید شود که گوشه‌ چشمی به ما کنند  
 دردم نهفته بود و طیبیانِ مدعی  
 باشد که از خزانه غییم دوا کنند  
 یا هنگامی که دعوی می‌کند:

گوهر بحر بی‌کران ماییم  
 گاه موجیم و گاه دریاییم  
 ما به آن آمدیم در عالم  
 که خدا را به خلق بنماییم  
 ابواسحاق اطعمه این طنز را در پاسخ او می‌گوید:

رشته لاکِ معرفت ماییم  
 که خمیریم و گاه بغراییم  
 ما از آن آمدیم در مطبخ  
 که به ماهیچه قلیه بنماییم

آخرین بخش کتاب در «صورت و سیرت و آراء و افکار شاه ولی» است. مریدان شیوه‌ی رخت پوشیدنش را چنین وصف کرده‌اند: پیراهنِ کرباس، جبه‌ی صوف، لباچه‌ی پوستین بره، فرجی صوف، دستار سفید، ردای پشمین و گاه کینکی نم‌دین که بر روی همه می‌پوشید. مؤلف محترم، در بابِ صحت و سلامت و طولِ عمرِ سید که به صد سالگی رسیده تحقیق کرده است و از هوش و فراست و عشقِ او به دانش‌پژوهی و حقیقت‌جویی و ولی‌طلبی و استقامت و سخت‌کوشی و پرکاری و استغنای طبع و علو همت و وقار و متانت و فصاحت و بلاغت و ادب و حسنِ خلق و بی‌آزاری و خودستایی و دنیاداری و میلِ او به عمارت و زراعت و تشویق به کسبِ حلال و نهی از گدایی و بی‌کاری سخن‌ها گفته و هر یک از این صفات را تحتِ عنوانی موردِ بحث و فحص قرار داده است.

از مباحثِ جالبِ این بخش، تحقیق در عقاید و افکار شاه ولی است که اغلبِ نویسندگان و مورخان و صاحبانِ تراجمِ احوال که از عهدِ صفویه تاکنون به شرحِ احوال و ذکرِ آثار و افکار شاه نعمت‌الله پرداخته‌اند به تقلید و اقتباس از یک‌دیگر مطلقاً، او را پیروِ مذهبِ تشیع دانسته‌اند و این به سببِ اشعاری از اوست در منقبتِ مولای متقیان (ع). ولی استاد فرزام در این کتاب، پس از تحقیقی مشیع و مستوفی، به این نتیجه رسیده‌اند که شاه نعمت‌الله مذهبِ تسنن داشته است. مثلاً از انکارِ اسلامِ ابوطالب یا تصریحِ او به نفیِ رافضی بودن از خود و ترغیبِ برگزیدنِ راهِ سنیِ این نتیجه را حاصل می‌کند که «دیگر تردیدی در تسننِ شاه ولی برجا نمی‌ماند» (ص ۵۹۳).

سرنجام، کتاب با ذکرِ عقاید شاه ولی در مسائلی عرفانی پایان می‌پذیرد. □